در مکان بی مکانی

یارویسی، منصور

ادبیات فارسی بدون معارف اسلامی و آیات و مفاهیم وحیانی،پیکره‏ای کسل و کرخت‏ بیش نیست.ظرف شعر فارسی به واسطه‏ غنای اندیشه دینی،محتوایی عمیق و انسانی و جهانی یافته و به همین علت زمان و مکان را در نور دیده است و در هر دوره و جغرافیایی، جلوه‏ای ویژه می‏یابد.

از مفاهیم و موضوع‏هایی که سبب شد تا ادیبان و شاعران فارسی زبان در آن میدان رهوار تیزتک خود را به جولان درآورند،مفهوم و مصداق معراج رسول اکرم،محمد مصطفی(ص)است.

این که عروج به بروج آسمان‏ها و سفر به‏ لایتناها و گذر از عرش به فرش و مشاهده‏ بهشت و جهنم و کل خلقت و نظام هستی به‏ اذن خالق هستی،به جسم مبارک بود یا روح‏ متبرک،به رؤیای صادقانه بود یا در بحبوحه‏ حضور،حدیث دیگری است که برخی به این‏ و برخی به آن اعتقاد دارند و هر یک دلیل یا دلایل ویژه خود را دارند.اما نویسنده، برگ‏های دفتر شاعران را به مشاهده و مطالعه‏ نشست تا دریابد که آنان با این موضوع اصیل‏ چگونه روبه‏رو شده‏اند.حاصل جستجوی‏ وی را تقدیم شما می‏کنیم.

در مکان‏ بی‏مکانی(1)

نگاهی به معراج نبوی(ص)در ادب فارسی

منصور یارویسی‏ سپاس بیکران،پادشاهی را سزاست که وجود همه موجودات،نتیجه کرم و لطف اوست.درود بی‏پایان بر"سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان‏"نوباوهء شجرهء فطرت،نور اول،قافله سالار انبیاء،محمد مصطفی(ص)باد.

اگرچه قلم شکسته چون مایی از توصیف فضایل‏ و بزرگی‏ها و نام مبارکش عاجز و ناتوان است،لکن‏ شیفتگی و عشق به آستان رفیعش،دست گیر ماست. برآنیم نگاهی کوتاه و گذرا بر معراج‏"صدر کاینات‏" محمد مصطفی(ص)داشته باشیم،(2)که شعرای‏ پارسی زبان چگونه در عروج آن حضرت،داد سخن‏ داده‏اند.

ستون عرش خدا قائم از قیام محمد ببین که سر به کجا می‏کشد مقام محمد

به جز فرشتهء عرش آشیان وحی الهی‏ پرنده پر نتواند زدن به بام محمد

معراج:در لغت به معنی‏"نردبان‏"،"مصعد"، جای بالا رفتن و بلند گردیدن(ناظم الاطباء)،آلت‏ عروج(آنندراج)و همچنین به معنی مصدری‏ (عروج)و به صورت اسم خاص در معنی عروج و صعود بر آسمان‏ها،که ویژهء حضرت رسول اکرم(ص) است.

"در مدارج و کرامات تشریف و تخصیص الهی‏ جل و علا،آن حضرت(ص)را به فضیلت اسراء و معراج است،که هیچ کس از انبیاء و رسل را به آن‏ مشرف و مکرم نگردانیده و به جایی که او را رسانید و آنچه او را نمود هیچ کس را نرسانید و ننمود".

منزه است خدایی که برد در شب بنده‏اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی،که برکت دادیم‏ پیرامونش را تا،بنماییم او را از آیت‏های خود،همانا که اوست شنوای بینا.(سوره الاسراء/1)

"اسراء"که بردن آن حضرت است از مکه به‏ مسجد الاقصی،ثابت است به کتاب اللّه،و منکر آن‏ کافر است و از آنجا به آسمان بردن که معراج نام آن‏ است،ثابت است به احادیث مشهور،که منکر آن‏ مبتدع و فاسق و مخذول است و...

صحیح آن است که وجود اسری و معراج همه در بیداری و به جسد بود و جمهور علما از صحابه و تابعین و اتباع و من بعهدهم از محدثان و فقها و متکلمان بر این‏اند و متوارد است بدان احادیث‏ صحیحه و اخبار صریحه.بعضی برآنند که به روح‏ بود در منام‏[خواب‏]و جمعی برآنند که قضیهء متعدد بود در یک وقت در یقظه‏[بیداری‏]به جسد و در اوقات‏ دیگر در منام به روح،بعضی در مکه بود و بعضی در مدینه و با وجود آن،اتفاق دارند همه که رؤیای انبیا وحی است که راه نیست شبهه را در آن و بیدار است‏ دل ایشان در آن و پوشیده است چشم ایشان،چنانکه‏ پوشیده می‏گردد چشم در وقت حضور و مراقبه،تا شاغل نگردد چیزی از محسوسات‏".(3)

پیامبر اکرم(ص)در شب معراج،سوار اسبی به نام‏ "براق‏"بود.

در"قصص قرآن مجید"سور آبادی،در قصه‏ معراج از زبان پیغمبر،درباره براق چنین آمده است: "براقی در میان بداشته اشهب،(4)مه از حمار و کم‏ از بغل،(5)روی او چون روی مردم،سر او چون سر اسب،گردن او چون پشت شتر،پاهای او چون‏ پاهای گاو،دنبالش چون دنبال پیل،زینی بر پشت‏ او از یک دانه مروارید،رکابش از یاقوت سرخ، لگامش از زبرجد سبز.

هرگز من مرکبی ندیدم ازو نیکوتر.میکائیل لگام‏ او گرفت و پیش من آورد.جبرئیل گفت:ارکب یا محمد،این براق،حق عز و علا از بهشت ترا فرستاده...پس براق رفتن آمد میان آسمان و زمین..."،(6)ص 193 "براق‏"در شعر فارسی:

ای دولتی آن شبی که چون روز گشت از قدم تو عالم افروز

...برقی که براق بود نامش‏ رفق روش تو کرد رامش

(نظامی/لیلی و مجنون)

براق همتش معراج پیمای‏ عقاب دولتش نهمت شکار است

(ابو الفرج رونی)

احمد به چنین براق میمون‏ زین دار الحرب(7)رفته بیرون

(خاقانی/تحفه العراقین)

نظامی گنجوی آن را در"شرفنامه‏"خود چنین‏ توصیف می‏کند:

براق شتابنده زیرش،چو برق‏ ستامش چو خورشید،در نور غرق

سهیلی بر اوج عرب تافته‏ ادیم یمن رنگ از او یافته

بریشم دمی بلکه لؤلؤ سمی‏ رونده چو لؤلؤ بر ابریشمی

نه آهو،ولی نافش از مشک پر چو دندان آهو برآموده در

از آن خوش عنان‏تر که آید گمان‏ وز آن تیزروتر که تیر از کمان

..چنان شد که از تیزی گام او سبق برده بر جنبش آرام او..

(شرفنامه)

خاقانی شروانی در وصف براق گوید:

در زیرش مرکبی روان تن‏ گویا و خموش و رام و توسن

کره بده فحل آسمان را پس فحل شده روان جان را

در مرتع قدسیان چریده‏ در مربط سدره آرمیده

...از حوض طهور آب خورده‏ بر خاک جنان مراغه کرده

...جای و علفش نه زین کهن فرش‏

\*در"قصص قرآن مجید" سورآبادی،چنین آمده است: "براقی در میان بداشته اشهب، مه از حمار و کم از بغل،روی او چون روی مردم،سر او چون‏ سر اسب،گردن او چون پشت‏ شتر،پاهای او چون پاهای گاو، دنبالش چون دنبال پیل،زینی‏ بر پشت او از یک دانه مروارید، رکابش از یاقوت سرخ،لگامش‏ از زبرجد سبز.

از خوشه چرخ و گوشه عرش‏ هم پیکرش از سلالهء نور هم پرچمش از کلالهء حور ...چون پشت چمن بهار پیرا در برقع و جل شکوفه آسا... منوچهری گوید:

همچنان باز از خراسان آمدی بر پشت پیل‏ کاحمد مرسل به سوی جنت آمد بر براق

گفته‏اند براق را جبرئیل از بهشت آورده بود:

شبی رخ تافته زین دیر فانی‏ به خلوت در سرای‏ام هانی،(8)

رسیده جبرئیل از بیت معمور(9) براقی برق سیر آورده از نور

(نظامی گنجوی/خسرو و شیرین)

در آن شب کز سرای‏ام هانی‏ روان شد سوی قصر لامکانی

براق برق سیر آورد جبرئیل‏ که حوران را غبارش کرد تکحیل(10)

نشست احمد بر آن برق قمر سم‏ چو جرم شمس بر چرخ چهارم

براق اندر هوا شد چون سحابی‏ نبی بر پشت آن چون آفتابی

(سلمان ساوجی)

رسید از سر سدره روح الامین‏ رسانید ز اوج فلک بر زمین

براقی به جستن چو رخشنده برق‏ یکی شعله از نور تا پا به فرق

چو آهوی چین بی‏خطا پیکری‏ چو طاووس فردوس جولان گری

(جامی/اسکندرنامه)

جبرئیل آوریدش از درگاه‏ راهواری که وهم را زده راه

برنشست و عنانش داد فراز تا شتابان رود به راه دراز

(امیر خسرو دهلوی/هشت بهشت)

برخی به جای براق،"رفرف‏"گفته و آن را تختی‏ دانسته‏اند که حضرت رسول(ص)در شب معراج،بر آن نشست.(11)

سوار رفرف معراج در نوشت سماوات‏ سرود صف به صف قدسیان سلام محمد

(استاد شهریار)

شده از صخره(12)تا سوی رفرف‏ قاب قوسین لطف کرده به کف

(سنایی)

ز رفرف بر رف طوبی علم زد وز آنجا بر سر سدره قدم زد

(نظامی/خسرو و شیرین)

آنجا که جنیبت تو رفرف‏ عیسی دم لاشه خر گرفته

(جمال الدین اصفهانی)

سرافیل آمد و بر پر نشاندش‏ به هودج خانه رفرف رساندش

(نظامی)

براق عقل رها کن برآبه رفرف عشق‏ که عقل را نبود با فروغ عشق اثر

(قاآنی)

گشت از آن تخت نیز رخت گرای‏ رفرف و سدره هر دو ماند به جای

 (هفت پیکر)

ز رفرف گذشته به فرسنگ‏ها در آن پرده بنموده آهنگ‏ها

(هفت پیکر نظامی)

پای از افلاک بر رفرف نهاده همتش‏ بر سر ره همتش جبرئیل را جا ساخته

(نظیری نیشابوری)

معراج در شب(لیله الاسری)اتفاق افتاد: در آن شب،همه انبیاء و ملائک در تجلیل و تکریم‏ پیغمبر کوشیدند و به زیارت او آمدند و گفتند:"ای‏ بس که ما به حاجت از خدای درخواسته‏ایم کرامت‏ دیدار تو".

و خداوند به حضرت محمد(ص)فرمود:"... همه رسولان را...مشتاق دیدار تو گردانیم تا امشب‏ که تو را بدیدند"(قصص قرآن مجید سورآبادی-197).(13)

نظامی فرماید:

چشمهء خورشید که محتاج اوست‏ نیم هلال از شب معراج اوست

تخت نشین شب معراج بود تخت نشان کمر و تاج بود

(مخزن الاسرار/نظامی)

اوحدی مراغه‏ای فرماید:

از دل من جست نقش چون تویی آنجا نشست‏ شب همه معراج گشت رخ همه دیدار شد

بر سر او ز نیک نامی تاج‏ همه شبهای او شب معراج

قدسیان را با رسل بنشاند نیز جمله را یک شب به دعوت خواند نیز

(عطار/منطق الطیر)

وعده دیدار هر کسی به قیامت‏ لیله الاسری شب وصال محمد

(سعدی)

همنشین لی مع اللّه،معتی نون و القلم‏ رهسپار لیله الاسری سوی پروردگار

(قاآنی)

حق شب اسری چو داد بار محمد از همه بالا گرفت کار محمد

(جامی)

\*در شب معراج،جبرئیل‏ همراه پیغمبر(ص)بود.اما به‏ جایی رسیدند که جبرئیل‏ نتوانست از آن پیش‏تر رود، لاجرم پیغمبر(ص)بقیه راه را به‏ تنهایی رفت و این مرز را "سدره المنتهی‏"ذکر کرده‏اند و آن درختی است در جانب راست‏ عرش بر بالای آسمان هفتم.

بی میانجی به لیله الاسری‏ گفت با او خدای عرش اسرار

(سروش اصفهانی)

نیم شبی کان مه گردون غلام‏ کرد به دولت سوی گردون خرام

و لوله در عالم بالا فتاد غلغله در گنبد والا فتاد

نه تتق و هفت صنم خاستند هفت و نه خویش بیاراستند

(امیر خسرو دهلوی)

میدان ازل ندیده باری‏ بر پشت فلک چنو سواری

آن شب که سپهرش آفرین کرد کاحسنت سوار آسمان گرد

(خاقانی)

شبی بر نشست از فلک برگذشت‏ به تمکین و جاه از ملک درگذشت

(سعدی/بوستان)

نیم شبی کان ملک نیمروز کرد روان مشعل گیتی افروز

نه فلک از دیده عماریش کرد زهره و مه مشعله داریش کرد

(نظامی/مخزن الاسرار)

جبرئیل در شب معراج،همراه پیغمبر بود.اما به‏ جایی رسیدند که جبرئیل نتوانست از آن پیش‏تر رود، لاجرم پیغمبر(ص)بقیه راه را به تنهایی رفت.این مرز را"سدره المنتهی‏"ذکر کرده‏اند و آن درختی است در جانب راست عرش بر بالای آسمان هفتم(بهشت).

نابوده به وقت خلوت تو نه عرش و نه جبرئیل محرم

(جمال الدین اصفهانی)

گذر بر منتهای سدره فرمود به سدره جبرئیلش کرد بدرود

(وحشی بافقی)

پر جبرئیل از رهش ریخته‏ سرافیل از آن صدمه بگریخته

(نظامی/هفت پیکر)

قدم بر بام هفتم آسمان زد وز آنجا شد علم بر لامکان زد

براق و جبرئیل آنجا بماندند به خلوت خواجه تنها بماندند

(سلمان ساوجی)

جبرئیل هم به نیمه ره از بیم سوختن‏ بگذاشته رکابش و بر تافته عنان

(خاقانی)

کنار سدره چون جبرئیل هادی باز ماند از وی‏ جمال کعبه خود مشکات هدایت بود

(سلمان ساوجی)

چون گل از این پایهء فیروزه فرش‏ دست به دست آمد تا ساق عرش

همسفرانش سپر انداختند بال شکستند و پر انداختند

(نظامی/مخزن الاسرار)

وز آنجا چون به شاخ سدره ره جست‏ ز پریدن پر جبرئیل شد سست

(جامی/یوسف و زلیخا)

چون گذشت احمد ز سدره مرصدش‏ وز مقام جبرئیل و از حدش

گفت او راهین بپر،اندر پی‏ام‏ گفت:رو رو که حریف تو نی‏ام

(مثنوی مولوی)

گر انگشتی شود جبرئیل در پیش‏ بسوزد همچو انگشتی پر خویش

(عطار/اسرارنامه)

گفته‏اند که جبرئیل در این سفر،دهانه اسب‏ حضرت محمد(ص)را می‏کشید و گویی غاشیه‏دار او بود.

مشتری اندر نمازگاه مر او را پیش رو و جبرئیل غاشیه‏دار است

(ناصر خسرو)

روح القدس خریطه کش او در آن طریق‏ روح الامین جنبیه بر او در آن فضا

زو باز مانده غاشیه دارش میان راه‏ سلطان دهر گفته که‏ای خواجه تا کجا

(خاقانی)

چنان گرم در تیه قربت براند که بر سدره جبرئیل از او باز ماند

بدو گفت سالار بیت الحرام‏ که‏ای حامل وحی برتر خرام

...بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند

اگر یک سر موی برتر پرم‏ فروغ تجلی بسوزد پرم

(سعدی/بوستان)

مازاغ البصر.. پیامبر(ص)در شب معراج،همه چیز را به دیده‏ بصیرت دید و هیچ چیز دیگری جز وصال معشوق، نظر او را جلب نکرد.

معراج،در اساس،نتیجه و پاداش تجرد و وارستگی و تهذیب آن حضرت بود،که به دنیا و مافیها پشت پا زد و ما سوی اللّه را به چیزی نشمرد.

در آیه 18 نجم آمده است:

ما زاغ البصر و ما طغی

(نگردید به جانبی چشم و تجاوز از حد ننمود).

چون نرگس از نظاره گلشن نگاه داشت‏ بشکفت بر رخش گل ما زاغ و ما طغی

(عطار نیشابوری)

سر ما زاغ و ما طغی را من‏ جز او از کجا بیاموزم؟

(مولوی)

صد هزار آفتاب دید احمد چون تو را دیده بود او ما زاغ

(مولوی)

همای جلوه در نه باغ کرده‏ به نرگس سرمهء ما زاغ کرده

(امیر خسرو دهلوی)

عقل کلی را گفت ما زاغ البصر عقل جزوی می‏کند هر سو نظر

(مولوی)

شب خلوت که موجودات بر وی عرضه کرد ایزد

\*"ابن بابویه روایت کرده‏ است که حضرت رسول(ص) فرمودند که چون در شب‏ معراج به آسمان رفتم و عرق‏ام‏ به زمین ریخت و از آن گل سرخ‏ رویید".

جهان چون ذره‏ای در دیده بینای او آمد.

(استاد شهریار)

ای نقش تو معرج معانی‏ معراج تو نقل آسمانی

از هفت خزینه در گشاده‏ بر چهار گهر قدم نهاده

(نظامی/لیلی و مجنون)

ز آن گل و ز آن نرگس کان باغ داشت‏ نرگس او سرمهء ما زاغ داشت

(نظامی/مخزن الاسرار)

ز حوران گرچه صحن باغ پر بود دو چشمش سرمهء ما زاغ بربود

(عطار/اسرارنامه)

دیده‏اش از سرمهء ما زاغ روشن کرده‏اند منزلش در لا نبی بعدی معین کرده‏اند

(نظیری نیشابوری)

عرق مصطفی(ص): "ابن بابویه،به سند معتبر روایت کرده است که‏ حضرت رسول(ص)فرمود:که چون در شب معراج‏ به آسمان رفتم و از عرق من به زمین ریخت و از آن گل‏ سرخ رویید".(حیات القلوب ج 2 ص (432)(14).

در حدیث دیگری آمده است:لما عرج النبی(ص) عرق فتقطر عرقه الی الارض فانبتت‏ من العرق الورد الحمر

(سفینه النجاه ج 2 ذیل ماده ورد)

اصل و نهال گل عرق لطف مصطفاست‏ ز آن صدر بدر،گردد آنجا هلال گل

(مولوی/غزلیات)

تقرب شب معراج: پیامبر اکرم(ص)در شب معراج،بسیار به خداوند نزدیک شد.

ز آن سوی عرش رفته هزاران هزار میل‏ خود گفته‏"این انزل‏"حق گفته‏"هیهنا"(15)

(خاقانی)

چون نگنجید در جهان تاجش‏ تخت بر عرش برد معراجش

(نظامی/هفت پیکر)

سدره شده سدره پیراهنش‏ عرش گریبان زده در دامنش

(نظامی)

دل گرسنه درآمد برخوان کاینات‏ چون شبهتی بدید برون رفت ناشتا

...آن شب که سوی کعبه خلت نهاد روی‏ این غول دار بادیه را کرد زیر پا

آمد پی متابعتش کوه در روش‏ رفت از پی مشایعتش سنگ در هوا(16)

(خاقانی/قصاید)

همه نور انبیاء با اوست‏ اوج معراج کبریا با اوست

جسمش از خاک و مکی و مدنی‏ جانش از نور پاک ذات غنی

(شهریار)

استاد شهریار در مورد معراج،قطعه شعری دارد با عنوان‏"مهمان عرش‏"که چند بیتی از آن را در اینجا ذکر می‏کنیم.(17)

ای طلوع آیت و الشمس در سیمای تو

سوره و الطور وصف سینهء سینای تو

دعوت معراج و مهمانی عرش کبریا بو العجب تشریف سلطانی است بر بالای تو

وه که در پیچید عرش و فرش در یک چشمزد زیر پای رفرف کون و مکان پیمای تو

...ما غریق لجه و کشتی و کشتیبان تویی‏ ای دل دریا دلان غرق دل دریای تو

گوش دل بگرفتی از وای غراب کفر و کین‏ گر نخواندی بلبل توحید در آوای تو

آب حیوانی که خضرش چشم در ظلمات طافت‏ قطره‏ای بود از دل دریای گوهرزای تو...

سرانجام:

در خرگاه عزت:

محمد در مکان بی‏مکانی‏ پدید آمد نشان بی‏نشانی

کمال سرمدی بی‏نقل بشنید خداوند جهان را بی‏جهت دید

به هر عضوی تنش رقصی درآورد ز هر مویی دلش چشمی برآورد

وز آن دید نگه حیرت حاصلش بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود

خطاب آمد که‏ای مقصود درگاه‏ هر آن حاجت که مقصود است درخواه

سرای فضل بود از بخل خالی‏ برات گنج رحمت خواست حالی

گنه‏کاران امت را دعا کرد خدایش جمله حاجت‏ها روا کرد

...خلایق را برات شادی آورد ز دوزخ نامهء آزادی آورد

ز ما بر جان چون او نازنینی‏ پیاپی باد هر دم آفرینی

(نظامی-خسرو شیرین)

بازگشت از معراج:

پشت قوی گشته از آن بارگاه‏ روی درآورده بدین کارگاه

ز آن سفر عشق نیاز آمده‏ در نفسی رفته و باز آمده

(نظامی-مخزن الاسرار)

ای مسند آسمان نوشته‏ چون گنج به خاک بازگشته

(لیلی و مجنون نظامی)

چو کار ملک و دین را ساز گردید به پیروزی از آنجا باز گردید

به یاران از متاع آن جهانی‏ کلید جنت آورد ارمغانی

(سلمان ساوجی)

به گاه بازگشت از ارمغان لیله المعراج

به سیمای عفیفش نقش لبخند رضایت بود

(کلیات شهریار)

خوشبختانه ادب فارسی ما،مشحون از توصیف‏ و نعت پیامبر اکرم(ص)و معراج نبوی است و این‏ افتخاری بس بزرگ برای شعرا و نویسندگان ادب‏ پارسی است.

منابع:

1-قرآن کریم

2-لیلی و مجنون،نظامی گنجوی،دکتر برات‏ زنجانی،چاپ اول 1369،موسسه چاپ دانشگاه‏ تهران

3-مخزن الاسرار،نظامی گنجوی،دکتر برات‏ زنجانی،چاپ اول 1368،انتشارات دانشگاه تهران

4-خسرو و شیرین،نظامی گنجوی،دکتر بهروز ثروتیان،چاپ اول 1366،انتشارات قوس

5-هفت پیکر،نظامی گنجوی،دکتر برات‏ زنجانی،چاپ اول 1373،انتشارات دانشگاه تهران

6-شرفنامه،نظامی گنجوی،دکتر بهروز ثروتیان،چاپ اول 1368،انتشارات توس

7-تحفه العراقین،خاقانی شروانی،دکتر یحیی قریب،چاپ دوم 1357،شرکت سهامی‏ کتاب‏های جیبی

8-دیوان خاقانی شروانی،به تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی،چاپ سوم 1368،انتشارات‏ زوار

9-چند معراجنامه،به اهتمام دکتر احمد رنجبر،چاپ دوم 1369،انتشارات امیرکبیر-تهران

10-منطق الطیر عطار نیشابوری،به کوشش‏ سید صادق گوهرین،چاپ چهارم 1365،شرکت‏ انتشارات علمی فرهنگی

11-بوستان سعدی شیرازی،دکتر محمد خزائلی،چاپ ششم 1366،سازمان انتشارات‏ جاویدان

12-مثنوی معنوی،مولوی،به تصحیح‏ نیکلسون،چاپ پنجم 1366،انتشارات مولی-تهران

13-بزم دیرینه عروس،دکتر معصومه معدن‏ کن،چاپ اول 1372،مرکز نشر دانشگاهی

14-لغت‏نامه دهخدا،موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران-زمستان 1373 دور جدید

15-احادیث مثنوی،بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم 1366،انتشارات امیرکبیر تهران

(1)-عنوان مقاله مصراعی است از یک بیت‏ نظامی گنجوی:محمد در مکان بی‏مکانی

پدید آمد نشان بی‏نشانی

(2)-مرحوم دهخدا در یادداشت‏های خود که در لغت‏نامه آمده،بیست و ششم رجب را معراج پیامبر ذکر کرده است،اما به نظر می‏رسد شانزدهم رمضان‏ درست‏تر باشد،تقویم‏ها نیز قول دوم را نوشته‏اند.

(3)-مطالب‏"مدارج النبوه‏"از لغت‏نامه دهخدا اقتباس شده است.

(4)-اشهب یعنی سیاه و سفید

(5)-بغل:استر

(6)-فرهنگ تلمیحات،دکتر سیروس شمیسا

(7)-دار الحرب در این بیت،کنایه از دنیای مادی‏ است

(8)-ام هانی:دختر ابو طالب یعنی خواهر حقیقی‏ حضرت علی(ع)است،که عموزاده پیغمبر اسلام است

(9)-بیت معمور:اشاره است به آیه شریفه: "و البیت المعمور"قسم به بیت معمور(سوره الطور/ 4)و مراد از آن خانه‏ای است در آسمان برابر کعبه و آن‏ مسجد ملائکه است.از معتکفان بیت معمور،فرشتگان‏ اراده شده است.آن را قبله ملک هم نامیده‏اند.

(10)-تکحیل:از کحل به معنی سرمه کشیدن

(11)-رفرف(به فتح اول و سوم)در لغت به معنی‏ جامه‏ها و بساطها و بالش‏های نازک و لطیف است.

(12)-سنگ بزرگی است بسیار سخت که پیامبر اکرم در معراج پای مبارک بر آن نهاد و پس از عروج آن‏ سنگ صخره نیز به مشایعت او به هوا بلند شد و در بیت المقدس در هوا معلق مانده است ر.ک:سفر نامه‏ ناصر خسرو،دکتر نادر وزین پور،چاپ پنجم‏ 1362،ص 38

(13)-فرهنگ تلمیحات-دکتر سیروس شمیسا

(14)-همان،ذیل کلمه معراج

(15)-مصراع دوم:پیامبر گفته:کجا فرود آیم، خداوند فرمود:همین جا

(16)-ر.ک:یاد داشت شماره 12 همین مقاله. منظور از سنگ در بیت خاقانی همان‏"صخره‏"است

(17)-ر.ک:کلیات دیوان شهریار-جلد سوم، چاپ اول 1369 انتشارات رسالت تبریز،ص 474